

# افغانستان

## چنان نماد و چنین نیز نماد

امیر علی لاهرودی

سی سال است در افغانستان جنگ خانمانسوز با شدت و حدت خشک و تر را می سوزاند. افغانستان پس از مرگ نادر شاه افشار در سال ۱۷۴۱ استقلال خود را اعلام کرد. پس از استیلای انگلیس در شبه قاره هندوستان، افغانستان نیز تحت تسلط انگلستان درآمد. اما مردم افغانستان در مقابل اعمال زور تسلیم نشدند. اسلحه در دست از موجودیت خود دفاع نمودند و در نهایت امر به استقلال دست یافتند. دولت جدید التاسیس انقلابی روسیه اولین کشوری بود که افغانستان را بعنوان کشور مستقل به رسمیت شناخت و رابطه حسنه با افغانستان برقرار کرد.

مردم افغانستان در حدود شصت سال در آرامش کامل بسر بردند و با همسایگان خود در صلح و صفا زندگی کردند. اتحاد شوروی در میان همسایگان افغانستان جا و مقام ویژه ای داشت. جوانان افغانستان در دانشگاه های شوروی تحصیل کردند و بعنوان متخصصین علمی، فنی به میهن بازگشتند و در دانشگاه کابل و دیگر موسسات آموزشی مشغول تدریس شدند. ارتش افغانستان با سلاح ها و هواپیماهای ساخت شوروی مجهز شد و کادر افسری ارتش افغانستان همگی فارغ التحصیل آموزشگاه ها و دانشگاه های نظامی شوروی بودند.

روابط اقتصادی میان افغانستان و شوروی در حال رشد و توسعه بود. سرحدات جنوبی شوروی از ثبات سیاسی و اقتصادی برخوردار شد. پادشاه افغانستان برای بهبود روابط تیره ایران و شوروی میسیون حس نیت را به عهده گرفت.

پس از بیرون رفتن انگلیس از شبه قاره هندوستان این کشور به دو دولت هندوستان و پاکستان تقسیم شد و قسمت اعظم خاک افغانستان بنام پشتونستان به پاکستان جدید التاسیس ضمیمه گردید. بعداً این قسمت از خاک افغانستان (پشتونستان) به پایگاه نیروهای ضد افغانی تبدیل گردید. قدرت سیاسی در پاکستان تازه استقلال یافته در دست نظامیان متمرکز شد. سازمان های اطلاعاتی آمریکا در پاکستان فعال تر شدند. برای بهم زدن ثبات سیاسی در افغانستان، عبارت دقیقتر در سرحدات جنوبی شوروی دست بکار گردید. چین مائو نیز بعد از تیره شدن روابطش با شوروی در کنار پاکستان قرار گرفت. مسافرت ظاهر شاه به ایتالیا برای بهم زدن ثبات سیاسی در افغانستان فرصتی بود ایده آل. در این زمان بود که کودتای ضد سلطنت توسط ژنرال داودخان (۱۹۷۳) به مرحله اجرا درآمد. داودخان قدرت سیاسی را در دست گرفت. این کودتا سرآغاز کودتاها و جنگ های فرسایش در افغانستان گردید که تاکنون ادامه دارد و پایانی هم برای این جنگ دیده نمی شود.

جالب توجه است که افغانستان به مثابه کشور کوچک به بازیچه قدرت های بزرگ درآمد. ژنرال داودخان اولین سیاستمدار ای افغانی بود که به دام گسترده آمریکائیان افتاد. آمریکایی ها کوشیدند توازن قوا در منطقه را به نفع خود و متفقین بالفعل (پاکستان) و بالقوه (چین) بهم زنند. گرچه داودخان در این بازی نتوانست نقش آنچنانی را که آمریکائیان می خواستند بازی کند اما عملی که او انجام داد (کودتای ضد سلطنت) بهانه ای قانع کننده بود در دست آمریکائیان و سازمان های اطلاعاتی آنها.

در این گپرو دار شوروی نمی توانست دست روی دست بگذارد و تماشاگر گسترده دامی بر علیه منافع حیاتی خود گردد. زیرا افغانستان و در جوار آن هندوستان متفق استراتژیک شوروی محسوب می شدند. روابط اقتصادی، فرهنگی و نظامی شوروی با این دو کشور (افغانستان و هندوستان) گسترش می یافت و بر پایه مودت و دوستی استوار بود. بهم خوردن وضع موجود موجب تشدید تنش می شد و بنابراین خنثی کردن این توطئه برای شوروی اهمیت حیاتی داشت. کودتای ضد کودتا در افغانستان در ماه ثور (آوریل) ۱۹۷۸ به همین منظور سازماندهی شد. برای این کار مجوزی نیز وجود داشت. داودخان با سرعت در سیاست خارجی خود تعدیل بوجود آورده بود. نگاه به غرب در سیاست خارجی داودخان اولویت پیدا می کرد. ایران محمدرضا شاه در اجرای این سیاست دست یاری برای داودخان دراز نمود. در سیاست داخلی تغییر جهت ۱۸۰ درجه انجام گرفت. فعالیت حزب دمکراتیک خلق باتهام طرفداری از اتحاد شوروی وقت ممنوعه اعلام شد و رهبران درجه اول آن دستگیر و زندانی شدند. در چنین اوضاع و احوال بغرنج افسران جوان تحصیل کرده ارتش افغانستان که عمدتاً در اتحاد شوروی تحصیل کرده بودند دست به قیام زدند و در حین حمله به کاخ ریاست جمهوری داودخان و زن و فرزندانش کشته شدند. حزب دموکراتیک خلق به رهبری نورمحمد ترکی رهبر حزب قدرت حکومتی را بدست گرفت.

بلافاصله سازمان های اطلاعاتی آمریکا و چین از بیزی که کاشته بودند بهره گرفتند. پاکستان به پایگاه به اصطلاح مجاهدین افغانی تبدیل گردید. جنگ میان دولت جدید و مجاهدین آغاز گردید. صدها هزار آواره جنگی به پاکستان و ایران سرازیر شدند. احتمال مداخله نظامی از خارج افزایش یافت.

کشمکش های دورن حاکمیت به کشته شدن ترکی توسط حفیظ اله امین انجامید. دست یافتن حفیظ اله به قدرت توطئه ای بود از جانب آمریکا و چین مائونیست. این کودتای درون حکومتی امکانی چرخش سیاست افغانستان از دوستی با اتحاد شوروی به خصومت با این کشور را بوجود آورد.

حفیظ الله امین در فاصله ای نه زیاد دور از قدرت حذف شد. ببرک کارمل خنثی کننده توطئه های امین بود، اما او نیز نتوانستند بر جنگ داخلی فائق آید. پایگاه های نیروهای ضد دولتی در کشورهای همسایه بویژه در پشتونستان به گسترش جنگ فرسایشی داخلی دامن زد. ورود ارتش شوروی به خاک افغانستان بهانه مناسبی برای این گسترش مداخلات پاکستان و آمریکا و ایران بود.

همزمان با تشدید جنگ در افغانستان در رهبری شوروی تغییرات غیر مترقبه ای انجام گرفت. برژنف سالمند درگذشت و گورباچف جوان به دبیر کلی حزب کمونیست اتحاد شوروی انتخاب شد. رهبر جدید و دگراندیش شوروی طولی نکشید که با یک قلم روی لیست رهبران کهن سال اما پر تجربه حزب و دولت شوروی خط کشید و افرادی را برای همکاری در رهبری حزب و دولت سرکار آورد که از لحاظ عقیده و ایمان به خود گورباچف شباهت داشتند. آنها براندازی دولت مقتدر شوروی را قبل از همه هدف نهایی خود قرار دادند. گورباچف مشاورین اقتصادی و سیاسی خود را از میان ارمنه و مشاورین ایدئولوژیک خود را از میان کسانی انتخاب کرد که به ایدئولوژی طبقاتی اعتقاد نداشتند.

مداخله نظامی شوروی در افغانستان فرصتی بود برای اجرای سیاست مخرب گورباچف. همزمان با تشکیل شورای عالی نمایندگان اتحاد شوروی و تشکیل فراکسیون های ضد شوروی در داخل شورای عالی مرکب از افراد فرصت طلب و انتقاد شدید از مداخله نظامی

شوروی در افغانستان روزنه ای برای فرو ریختن اتحاد شوروی باز شد. بیرون کشیدن نیروهای نظامی شوروی از افغانستان سرآغاز مرحله ای بود که موقعیت شوروی را نه تنها در سرحدات جنوبی خود بلکه در سیاست جهانی تضعیف کرد. همچنین توازن نیروها را در صحنه جهانی بهم می زد. با این همه مردم افغانستان تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق و شخص دکتر نجیب اله در مقابل گروه های رنگارنگ مجاهدین تسلیم نشد. بلکه در عمل نشان داد می تواند بدون قوای کمکی بیگانه به رهبری کشور ادامه دهد و قدرت حکومتی را در دست نگهدارد. اما طولی نکشید که حزب کمونیست اتحاد شوروی منحل گردید و در تعاقب آن حکومت گورباچف سرنگون گردید. بوریس یلتسین «برادر ناتنی» گورباچف خشن تر از خود گورباچف از ارسال سلاح به افغانستان امتناع ورزید و رهبران ملی افغان در عمل خلع سلاح شدند. چنانچه پیشه وری در سال ۱۹۴۶ خلع سلاح گردید و نتوانست در مقابل ارتش شاه مقاومت کند. افغانستان نیز نتوانست در مقابل مجاهدین آمریکایی مقاومت کند.

نجیب الله با برادرش در نمایندگی سازمان ملل در کابل متحصن شدند اما با تسلط طالبان در افغانستان از نمایندگی سازمان ملل بیرون کشیده شدند و تیر باران شد و جنازه اش در میدان مرکزی کابل به دار کشیده شد.

اکنون ما در جهانی زندگی می کنیم که به دوزخ شباهت دارد. میلیون ها انسان در آن می سوزند و دوباره زنده می شوند و باز می سوزند. به همین ترتیب کوره های جهنم مانند کوه های آتش فشان ذوب می شود و شعله آتش همه را بکام خود می کشد. بالکان، افغانستان، عراق زیر چکمه های نظامیان ناتو و امریکا می سوزد و باز هم ذوب می شود. ایران و سوریه نیز در نوبه ایستاده اند و انتظار ذوب شدن در شعله آتش بسر می برند. تا زمانی که سرمایه فراملی در جهان حکمرانی می کند، کوره آتش شعله ورتر خواهد شد. افغانستان ظاهر شاه ها، نجیب الله ها، طالبان ها و اکنون کرزای ها را به خود دیده است. قانون سرمایه همچنان می خواهد به سرمستی حکم براند اما تحول و عبور از این مرحله نیز برای خود قانون است که نمی توان آن را نادیده انگاشت. آن نماند، این نیز نماند.

۲۹ آوریل ۲۰۰۶ سایت فرقه دمکرات آذربایجان